



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُسِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۹)﴾

تهدید شیطان به تغییر کاربری موجودات و تحقق آن با تصور باطل انسان

در آغاز سوره مبارکه «احقاف» که در مکه نازل شد، فرمود آنچه در نظام هستی است مخلوق خداست و خدا هم آن را به «حق» آفریده است. «حق» در کتاب‌های عقلی معقول و مانند آن ملاحظه فرمودید که گاهی به معنای موجود در مقابل معدوم است و در این صورت حق یعنی ثابت؛ گاهی حق در مقابل کذب است که در این حال حق به معنا و موافق با صدق است که در قضایا و مانند آن است. گاهی حق در قبال باطل هست، اینکه فرمود حق است؛ یعنی در قبال باطل هست. هر چه که در جهان هست، از آن جهت که فعل خداست و فیض خداست حق است؛ اما آنچه را که بشر با سوء اختیار خود مسیر را عوض کرد، به حسب ظاهر ممکن است

موجود به نظر بیاید، ولی باطل است. تهدید شیطان این است که من کاری می‌کنم تا اینها ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾^۱ یعنی آن هدف این خلقت را تغییر دهند. خداوند هر موجودی را برای بهره صحیح آفرید، اگر این چوب را به صورت «صَنَم» و «وَتْن» دریاورند، این تغییر خلق خداست؛ خدا چوب را برای بت شدن و بت ساخته شدن خلق نکرده است و همچنین کارهای دیگری که شیطان «اغواء» می‌کند و بشر انجام می‌دهد. بنابراین ممکن است براساس ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ کارهایی را بشر انجام بدهد که این کار باطل است؛ هم باطل است هم «بالباطل». بنابراین نه سخن فخر رازی حق است که آمده فرق گذشته بین موجود باطل و موجود «بالباطل»^۲ و نه این توهم درست است که حق به معنای ثابت است؛ حق به معنای ثابت، یکی از معانی چندگانه‌ای است که برای حق ذکر کردند، یک جامع مشترکی بین معانی حق است که به معنی اصل ثبات است؛ اما حق گاهی در مقابل معدوم است؛ یعنی موجود؛ گاهی در مقابل باطل است؛ یعنی صحیح و گاهی در مقابل کذب است، یعنی صدق.

شکستن بت‌ها در دنیا و سوزاندن آنها در جهنم تعذیبی برای بت‌پرستان

مطلب دیگر آن است ذات اقدس الهی فرمود یک عده در صدد آن هستند که حرف شیطان را گوش بدهند تا ﴿فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، اینها دارند بت می‌سازند و بت‌ها را می‌پرستند؛ چه آن کاری را که خلیل حق (سلام الله علیه) انجام داد و بت‌ها را شکست که ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۳ و چه آنچه آنچه در سوره مبارکه «انبیاء»

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۵ و ۶؛ «قوله ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ معناه إلا لأجل الفضل والرحمة والإحسان وأن الإله يجب أن يكون فضله زائدا وأن يكون إحسانه راجحا وأن يكون وصول المنافع منه إلى المحتاجين أكثر من وصول المضار إليهم، قال الجبائي هذا يدل على أن كل ما بين السموات والأرض من القبائح فهو ليس من خلقه بل هو من أفعال عباده و إلا لزم أن يكون خالقا لكل باطل و ذلك يناقض قوله ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ أجاب أصحابنا وقالوا: خلق الباطل غير و الخلق بالبطل غير، فنحن نقول إنه هو الذي خلق الباطل إلا أنه خلق ذلك الباطل بالحق لأن ذلك تصرف من الله تعالى في ملك نفسه و تصرف المالك في ملك نفسه يكون بالحق لا بالبطل، قالوا و الذي يقرر ما ذكرناه أن قوله تعالى: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ يدل على كونه تعالى خالقا لكل أعمال العباد، لأن أعمال العباد...».

۳. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

آمده است که فرمود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾^۴، کوبیدن و شکستن بت‌ها در دنیا و سوزاندن بت‌ها در آخرت، تعذیبی است نسبت به بت‌پرست‌ها و برای خود بت از آن جهت که چوب است در هر حالی برده خدا و بنده خداست و مسبِّح حق است.

پرسش: آیا ممکن است که در خالقیت فقط حق خلق شده باشد، ولی در ربوبیت «رب» باطل هم باشد.

پاسخ: به هر حال چه در عبودیت و چه در اصل اعتقاد، غیر از توحید بیندیشد می‌شود باطل؛ این یا تغییر در معرفت است که کار شیطان است یا تغییر در عبادت است که باز هم کار شیطان است. ذات اقدس الهی با یک آیه فرمود که ما اصلاً جن و انس را برای عبادت خلق کردیم، همان آیه معروف که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۵ و با آیه دیگر که سوره مبارکه «طلاق» آیه دوازده است، فرمود ما اصلاً کلّ نظام را برای معرفت خلق کردیم: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً﴾؛ فرمود ما اصلاً جهان را خلق کردیم که شما عالم بشوید!

بنابراین بشر هم «للعبادۃ» خلق شد و هم «للمعرفة»؛ لازم نیست که ما آن ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ را به «لِيَعْرِفُونَ» معنا کنیم، آن ﴿لِيَعْبُدُونِ﴾ معنای خاص خودش را دارد و پایان سوره مبارکه «طلاق» هم معنای خاص خودش را دارد. جهان، برای اینکه انسان عالم وارسته بشود خلق شد؛ حالا اگر کسی مسیر اوّلی و دومی را عوض کرد و پیرو شیطان بود که ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، اگر از عبادت منصرف شد یا از معرفت منحرف شد، این همان تغییر مسیر خلقت است که به إضلال شیطان برمی‌گردد.

۴. سوره انبیاء، آیه ۹۸.

۵. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

اما در آیه پنجم که فرمود: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، معبود اینها اگر فرشتگان و امثال اینها باشند، اینها غرق در عبادت الهی هستند و توجهی به مادون ندارند؛ اگر هم فرشتگان زمینی باشند، اینها اصل ادراک را دارند؛ ولی به بت و بت پرستی اعتنایی ندارند؛ ولی به هر تقدیر عالم و آگاه می باشند، برای اینکه دو وصف علمی به اینها اسناد داده شد؛ فرمود در قیامت معلوم می شود که این معبودها دشمن عابدها بودند، معلوم می شود در ظرف عبادت عالم بودند، یک؛ اینها را بد می دانستند، دو، چون دارد: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً﴾، معلوم می شود که در دنیا دشمن اینها بودند؛ معلوم می شود غفلتی نبود، جهلی نبود، نسیانی نبود، علم بود، چون اگر علم نبود که دشمنی نبود!

پرسش: این قسمت که ملائکه می گویند: ﴿كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ﴾^۶ شاید به خاطر همین عدم توجه است!

پاسخ: نه، خود شیطان هم در قیامت می گوید اینها «أهواء» خودشان را می پرستیدند؛ آن معبود اصلی همین هوا و هوس است. چه کسی به طرف شیطان می رود؟ جهل علمی و جهالت عملی خود اشخاص؛ یعنی میل پیدا کردند که از حق گریزان باشند و به طرف شیطان گرایش داشته باشند. اینکه از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید که «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۷ همین است! آن آیه ای که فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۸، این محکم ترین آیه است و بر آیاتی که ظاهر آنها این است: ﴿يَعْبُدُونَ الْجِنَّ﴾ یا ﴿اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ﴾^۹ و مانند آن حاکم است. اینها که به طرف شیطان می روند، برابر میل خودشان می روند؛ اینها که به طرف «صَنَم» و «وثن» می روند، برابر میل خودشان می روند؛ لذا در حقیقت میل و هوای خودشان معبود اینهاست. اینکه فرمود در قیامت معلوم می شود که اینها دشمن هستند و در قیامت گفته می شود: ﴿كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً﴾، نه اینکه در قیامت دشمن

۶. سوره سبأ، آیه ۴۱.

۷. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۸. سوره جائیه، آیه ۲۳.

۹. سوره اعراف، آیه ۳۰.

می‌شوند! در قیامت وقتی همه جمع شدند، معلوم می‌شود که این معبودها دشمنان بت پرست‌ها بودند، معلوم می‌شود که در دنیا می‌فهمیدند! ﴿وَكَاثُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾، معلوم می‌شود که در دنیا به عبادت این بت پرست‌ها کفر می‌ورزیدند، پس معلوم می‌شود که غفلت به معنای تغافل هست، نه به معنای عدم اطلاع.

استدلال پیامبر به وحی بودن قرآن و سحر و فریه نبودن آن

مطلب بعدی این است، وقتی که آیات الهی بر آنها تلاوت می‌شود، وجود مبارک پیغمبر می‌فرماید که من اگر - معاذ الله - خلاف بگویم، آن حرف را هم آورده‌ام که خدا فرمود: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾؛^۱ من تلخ‌ترین تلخ‌ترین کیفر را دامن گیر او می‌کنم، من که چنین کاری نمی‌کنم! و از طرفی شما هم هر کاری می‌کنید و هر حرفی را هم می‌زنید، در مشهد و در محضر ذات اقدس الهی هستید که در سوره مبارکه «یونس» آیه ۶۱ گذشت، فرمود: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾؛ همین که می‌خواهید وارد بشوید در مشهد ما هستید! این جا هم فرمود هر کاری که انجام بدهید ﴿فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ﴾. «أفاض» یعنی حرکت کرد و آمد، در ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾^۲ پایان پایان روز عرفه که از عرفات به طرف مشعر می‌آیند، فرمود: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾؛ حرکت کنید بیایید، این جا هم فرمود همین که کاری را می‌خواهید وارد بشوید و حرکت کنید به سمت کاری، در مشهد خدای سبحان می‌باشید! پس تمام کارها و اقوال شما مشهود خداست، کارهای من و اقوال من هم مشهود خداست! من حرفی آوردم که نه سحر است و نه فریه، می‌گویید نه! مثل آن را بیاورید! این ﴿كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا﴾ تحدی است و قبلاً هم تحدی کرده است؛ فرمود چگونه من دروغ می‌گویم، با اینکه کتاب خدا دست من است! می‌گویید کتاب خدا

۱. سوره حاقه، آیه ۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۹.

نیست، پس مثل این بیاورید! پس تحدّی کرده است، نه اینکه به معنای علم باشد که خدا می‌داند من پیغمبر هستم؛ این پیشنهاد کفایت مذاکرات است، اینکه احتجاج نشد! این معنایش این است که خدا می‌داند و آنها هم - معاذ الله - می‌گویند که خدا نمی‌داند! اما حضرت فرمود نه خدا شهادت داد، نه اینکه خدا عالم است، او گواهی داد که من پیغمبرم، برای اینکه کتاب او به دست من است.

بنابراین این اتمام حجّت است، برای اینکه تحدّی قبلاً شده و اینها را دعوت کرده به آوردن مثل. ۱

دلیل بر شعور بت‌ها و مسبّح بودن آنها در هر حال

الآن اگر کسی عکس محبوب کسی را باطل کند، این عمل تعذیبی است نسبت به این شخص؛ بت‌پرست‌ها به این بت‌ها دل بستند، چه در دنیا کار خلیل حق (سلام الله علیه) و چه در آخرت سوزاندن این بت‌ها که فرمود شما و معبودهایتان «حَصَب» جهنّم و سنگریزه‌های جهنّم هستید^۱ یک نحوه تعذیب است؛ البته برای بت‌ها عذاب نیست؛ این چوب چه سوخته بشود و چه سوخته نشود، در هر دو حال مُسَبِّح حق است، اما از این جهت که شعور عمومی سراسر جهان را گرفته است، در قرآن فرمود شما نمی‌دانید و زبان اینها را متوجه نمی‌شود، بعضی از صداهاست که به گوش شما نمی‌رسد و بعضی از صداهاست که به گوش شما می‌رسد؛ ولی این فرهنگ را نمی‌دانید؛ این یک سلیمان و داودی را می‌خواهد (سلام الله علیهما) که بگویند: ﴿عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ﴾^۲ و گرنه آنها حرف می‌زنند و عده‌ای هم هستند که حرفشان را می‌فهمند. از وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) سؤال شد که این گنجشک‌ها در «بین الطلوعین» چه می‌گویند؟ فرمود روزی خودشان را از ذات اقدس الهی دریافت می‌کنند.^۳ اگر

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۸: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾.

۲. سوره نمل، آیه ۱۶.

۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۳۴۳: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَصَافِيرُ عَلِيٍّ الْحَائِطِ قُبَاتَهُ يَصْحَنُ فَقَالَ يَا بَا حَمْزَةَ أَتَدْرِي مَا يَقُلْنَ قَالَ يَتَحَدَّثْنَ أَنْ لَهُنَّ وَقْتُ يَسْأَلْنَ فِيهِ قُوَّتُهُنَّ يَا أَبَا حَمْزَةَ لَا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنِّي أَكْرَهَهَا لَكَ إِنَّ اللَّهَ يَقْسِمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِيهَا».

کسی باشد که زبان مرغان و طیور را بداند که «عُلْمًا مَنطِقَ الطَّيْرِ»، این می شود «يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ اما اگر کسی است اصلاً صدا را نشنود در اثر «همس» شدید، یعنی خیلی ضعیف است یا اینکه می شنود و متوجه نمی شود، او مشمول «لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۱ است؛ اینها در هر حالی تسبیح گوی حق هستند و تکویناً این کار را می کنند، چه سوخته بشوند و چه سوخته نشوند؛ چه نار باشد و چه نور، در هر دو حال مُسَبِّح حق هستند.

پرسش: علم اگر مجرد از ماده است، ماده چگونه می تواند عالم و ...؟

پاسخ: «علم» هم مثل «وجود» مقول به تشکیک است، صدر و ذیل جهان هستی دارد، یک؛ هستی از عالی ترین مرحله تا نازل ترین مرحله یک قشر ضعیفی از تجرّد را در بخش های پایینی به همراه دارد، دو؛ لذا علم همه جا را فرا گرفته، سه. آن علم اگر مثل وجود است، مقول به تشکیک است، قهراً کمالات علمی هم مقول به تشکیک می باشند «منها التجرّد». ما یک تقسیم ابتدایی داریم که می گوئیم موجود «إمّا مجرد و إمّا مادی» بعد دقیق تر می گوئیم: «کلّ موجودٍ مجرد». تقسیمی داریم می گوئیم که «الموجودُ إمّا واحدٌ و إمّا کثیر»، بعد می گوئیم «وحدت» مُساوق^۲ با «وجود» است «کلّ موجودٍ فهو واحد». این کثرت در مقابل وحدت است، نه در مقابل وجود! «الموجودُ إمّا واحدٌ و إمّا کثیر» یکی از بخش های هستی شناسی است؛ لذا در بعضی از مسائل که مربوط به مسائل اوّلی علوم عقلی است - نه مسائل تقسیمی - هستی مساوق با وحدت است، این یک تقسیم است که «کلّ واحدٍ موجودٌ و کلّ موجودٍ واحد»، بعد در اثنای بحث می گویند: «الموجودُ إمّا واحدٌ و إمّا کثیر». در این علوم عقلی یکی از مباحث مربوط به هستی شناسی بحث وحدت و کثرت است که «الموجودُ إمّا واحدٌ و إمّا کثیر»، با اینکه در طلیعه بحث ثابت کردیم که «کلّ موجودٍ فهو واحد» و هستی مساوق با وحدت است. بنابراین ما یک

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲. لغت نامه دهخدا، مساوق: [م و] ملازم، مقارن.

وحدت مطلقه داریم که مقابل ندارد و یک وحدت مقیده داریم که در مقابل کثرت است؛ تجرّد این چنین است، علم این چنین است، سراسر جهان را علم فرا گرفته است.

پرسش: در مرتبه ماده اگر سابقه تجرّد را دارند، یعنی «ذی روح» هستند؟

پاسخ: روح با تجرّد اگر آمیخته باشد بله، اما کسی برهان اقامه نکرده که تجرّد با روح است که نظیر انسان مرکّب باشد از بدن و روح؛ تجرّد آن قشر ضعیف است و جنبه وحدت آن که وحدت جمعی است، جهت ادراکی است؛ لذا خوب ادراک می کنند، دیگر تمثیل نیست، واقعاً اینها ادراک می کنند! مرحوم میرداماد و سایر حکما (رضوان الله علیهم) هم گفتند اینکه آن شخص کافر سنگریزه ای را دست خودش آورد و به وجود مبارک حضرت عرض کرد در دست من چیست؟ حضرت فرمود من بگویم یا آنچه در دست توست بگوید چیست، گفت آنچه در دست من است اگر شهادت بدهد بهتر است؛ همان سنگریزه در دست این شخص شهادت داده است،^۱ این بزرگان می گویند معجزه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این نبود که سنگریزه ها را به حرف دریاورد، معجزه این بود که آن پرده غفلت را از گوش این کافر بردارد تا صدای این سنگریزه ها را بشنود، وگرنه «توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس»،^۲ هر موجودی به هر حال مُسَبِّح حق است: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾.

مقصود از تبدیل زمین و آسمان هنگام برپایی قیامت

مطلب بعدی در جریان تبدیل زمین و آسمان دنیا به زمین و آسمان آخرت است؛ این تبدیل، تغیر جوهری نیست که حقیقت آنها عوض بشود، تا اشکال بشود که اگر حقیقت زمین عوض شده چگونه شهادت می دهد؟ یا حقیقت آسمان که عوض شده، چگونه مثلاً شهادت می دهد؟ تبدیل؛ یعنی زمینی که در دنیاست تبدیل می شود به زمینی که

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۱، ص ۹۰؛ «ابن عباس قال قَدِمَ مُلُوكُ حَضْرَمَوْتَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا كَيْفَ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصَى فَقَالَ هَذَا يَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَسَبَّحَ الْحَصَى فِي يَدِهِ وَشَهِدَ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ».

۲. دیوان سعدی، مواعظ، قصیده ۱۲؛ «توحیدگوی او نه بنی آدمند و بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد».

مناسب آخرت است؛ مثل انسان، یک انسان دیگری که خلق نمی‌شود و یک چیز دیگری که نیست! همین حقیقتی است که در دنیا هست، به طوری که افراد، یکدیگر را کاملاً می‌شناسند، در روایات دارد که طرزی افراد محشور می‌شود که هر کسی دیگری را می‌شناسد؛^۱ منتها همین یعنی همین! این بدن طرزی ساخته می‌شود که با قیامت سازگار باشد؛ زمین این‌طور است، آسمان این‌طور است، معنایش این نیست حقیقت زمین یک حقیقت دیگری می‌شود تا اشکال بشود به اینکه زمینی که این‌جا دید و حاضر بود چگونه در قیامت شهادت می‌دهد؟ عین این حقیقت محفوظ است؛ منتها تبدیل می‌شود به زمین و آسمانی که مناسب با آن عالم باشد.

مطلب بعدی آن است، اینکه فرمود: ﴿كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا﴾، برای اینکه در حقیقت تحدی است و بین من و بین شما او داوری کرده و شهادت داده، نه اینکه خدا علیم است! اگر علیم باشد ﴿بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ دیگر نیست؛ یعنی او کاری کرده که بین من و بین شما داوری حاصل شده است.

دفاع پیامبر از ایرادِ نداشتن علم غیب ذاتی

مطلب بعدی در آیه نهم است که فرمود: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾؛ آنها می‌گفتند که اگر شما واقعاً پیغمبر هستید و ارتباط با غیب دارید چرا می‌گویید: ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾؛ نمی‌دانم درباره من چه تصمیمی گرفته می‌شود؟! حضرت فرمود درست است، شما یا پیامبر را قبول ندارید یا نبوت مرا شک دارید؛ ولی انبیای قبلی هم که آمدند همین حرف را داشتند، آنها از غیب خبر دادند، اما هیچ‌کدام نگفتند ما ذاتاً عالم غیب هستیم؛ همه اینها گفتند ما ذاتاً فقیر هستیم، تا ذات اقدس الهی چیزی را به ما نگوید ما نمی‌دانیم، همه آنها همین حرف را

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۵؛ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَزْوَاجِ الْمُؤْمِنِينَ فَقُلْتُ يَقُولُونَ تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خَضِرٍ فِي قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُجْعَلَ رُوحُهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ يَأْتِي يُونُسَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَثَاءَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى وَفَاطِمَةَ وَالحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا».

زدند؛ نه من اولین پیامبرم، نه حرف‌های من اولین حرف است. این حرف‌هایی بود که از زمان آدم تا الآن بود، منتها من آن را تکمیل کردم و از وجود مبارک آدم تا وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) اینها انبیای الهی بودند که آمدند و رفتند، نه من اولین پیامبر هستم و نه حرف‌های من اولین حرف است، این حرف‌ها بوده؛ ولی شما توقع نداشته باشید که ما بدون اذن خدا و بدون دستور خدا از غیب باخبر باشیم، ما موجودی هستیم مخلوق خدا؛ منتها ذات اقدس الهی براساس ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ ما را انتخاب کرده و اسراری را به ما نشان داده است.

در جریان علم غیب فرمود که شما می‌دانید ما در همین مکه بودیم و جای دیگر نرفتیم و درس هم که نخواندیم و کتاب هم که ندیدیم، اما کلّ جهان مثل این است که در مشت مبارک حضرت باشد! الآن شما در قم دارید زندگی می‌کنید، کسانی که سالیان متمادی اهل این شهر هستند و در قم دارند زندگی می‌کنند، اینها حرم و اطراف حرم و شمال و جنوب و شرق و غرب حرم در کف دستشان است؛ وقتی آدرس می‌خواهند بدهند، خیابان شرقی و غربی آن چیست یا خیابان شمالی و جنوبی آن چیست، اینها کاملاً بلد هستند. وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از خاورمیانه بخواهد سخن بگوید؛ یعنی آن روزها که معموره همین بخش بود، برای ایشان مثل اینکه کلّ این جهان در حدّ یک روستا باشد یا یک محله کوچکی باشد که تمام کوی و برزن در دست حضرت است؛ وقتی خبر می‌دهد، خدای سبحان به او می‌فرمود که این طور بگو و حضرت هم برای مردم خواند؛ فرمود: ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ﴾^۲

قصه از این قبیل است، ﴿مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾^۳ قصه از این قبیل است، ﴿مَا كُنْتَ ثَاوِيّاً فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾^۴ قصه از این قبیل است، ﴿مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَفْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾^۵ قصه از این قبیل است، در جریان نوح قصه

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۲. سوره قصص، آیه ۴۴.

۳. سوره قصص، آیه ۴۶.

۴. سوره قصص، آیه ۴۵.

۵. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

از این قبیل است، در جریان ابراهیم قصه از این قبیل است. فرمود اینها مثل اینکه در کف دست من است، اینها در کتاب‌های انبیا هم هست؛ بعضی از مسائل حقوقی را هم ذکر می‌کند، فرمود من که اصلاً در مدت عمر تورات ندیدم، شما تورات را در خانه‌های خود مخفی کردید: ﴿فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱؛ این تورات را دریاورید، ببینید همین حرف‌هایی که من می‌گویم در آن هست یا نیست؟ ما که اصلاً در مدت عمر تورات را ندیدیم، این می‌شود پیغمبر! فرمود کلّ این خاورمیانه در مشت من است! اصلاً آن جاهایی که وجود مبارک موسای کلیم مناجات کرده، شاید خبری از آن نباشد؛ آن‌جایی که قرعه می‌زدند که چه کسی مریم (سلام الله علیها) را تحت کفالت خود قرار بدهد شاید در دسترس نباشد؛ اما همه اینها مثل اطراف این حرم در دست من است! بخشی از اینها هم در تورات نوشته شده، این را بیرون بیاورید و ببینید همین حرف‌هایی که من می‌گویم هست یا نه؟ آنها حرفی برای گفتن نداشتند! فرمود ما درست است که می‌گوییم علم غیب داریم؛ اما این علم غیب ما به تعلیم الهی است ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفَعْلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، این همه آیات دارد که ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾^۲، فرمود: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَى﴾^۳، ما این حرف‌ها را هم آوردیم، ما نمی‌گوییم که ذاتاً بلد هستیم! ما می‌گوییم ذات اقدس الهی اینها را به ما داده، در کتاب‌های انبیای قبلی هم هست و ما هم که اصلاً این کتاب‌ها را ندیدیم، تا از آن دریاورید! این مسائل حقوقی را که من می‌گویم و درباره آن کار خلاقی که اغنیای شما انجام می‌دادند و شما حاضر نیستید تورات را دریاورید، دریاورید و ببینید که همین حرف‌ها در آن هست یا نیست؟! بنابراین این ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا﴾ ناظر به این است، ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفَعْلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾.

پرسش: انتظار داشتند که انبیا ذاتاً عالم باشند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۳.

۲. سوره هود، آیه ۴۹.

۳. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

پاسخ: بله، می‌گفتند چرا می‌گویی: ﴿وَمَا أَذْرِی مَا یَفْعَلُ بِی وَ لَا بِکُمْ﴾؟ شما اگر عالم غیب هستید و ادعا می‌کنید که با غیب ارتباط دارید، چرا می‌گویید من نمی‌دانم چه بر سر ما می‌آید؟! حضرت فرمود بله، آنهایی که انبیای قبلی گفتند را می‌دانیم، آنهایی را نگفتند را که ما نمی‌دانیم ﴿وَمَا أَذْرِی مَا یَفْعَلُ بِی وَ لَا بِکُمْ﴾.

مسافر بودن انسان در دنیا دلیل بر نیاز او به پیامبر

بحثی که در پایان جلسه قبل بود و تمام نشد، این است که اصلاً بشر چرا پیغمبر می‌خواهد؟ برای اینکه بشر یک مسافر تو راهی است، نه از گذشته‌اش باخبر است و نه از آینده‌اش باخبر است! اگر - معاذ الله - مرگ پوسیدن بود و آخر خط بود، او نیازی به پیغمبر نداشت، چون در همین دنیا بود و مشکل او حل می‌شد؛ اما ما یک مسافریم در راه، نه می‌دانیم از کجا آمدیم و نه می‌دانیم کجا می‌خواهیم برویم! «بالضرورة» هم راه می‌خواهد و هم راهنما می‌خواهد. آن راه دین است و آن راهنما پیغمبر است؛ حالا که این شد، پیغمبر هم می‌گوید که من هم مثل شما هستم، من هم یک دین می‌خواهم، یک راه می‌خواهم و یک راهنما؛ دین که صراط مستقیم است را خدا تأمین می‌کند و راهنمای من هم «الله» است، من هم حرف «الله» را به شما می‌رسانم.

کتاب و سنت دو منبع دریافت دین و عقل و نقل دو راه شناخت آن

حالا این وضع باید در علم اصول مشخص بشود، چون اصول ما رهبری فقه ما را به عهده دارد! منبع احکام فقه ما عقل و اجماع نیست، منبع فقط کتاب و سنت است، عقل چراغ است! ما باید بدانیم که بین «سراج» و «صراط» فرق است؛ «شرع» صراط است، راه است؛ «عقل» سراج است، چراغ است؛ از چراغ چه توقعی دارید؟! شما توقع دارید که عقل قانون وضع کند؟ حتی در مستقلات عقلیه! در مستقلات عقلیه، عقل نشان می‌دهد که «العدلُ حسنٌ»، نه اینکه قانون‌گذار باشد که «العدلُ حسنٌ». عقل؛ چه عقل حکیم باشد، چه عقل اصولی باشد و

چه عقل فقیه باشد، قبل از اینکه این شخص به دنیا بیاید این قانون بود و بعد از مرگ او هم این قانون هست، پس عقل چراغ است نه «صراط»! عقل مهندس نیست، مهندس شارع است؛ عقل در مقابل «شرع» نیست، عقل در مقابل «نقل» است. ما یک «صراط» داریم که اَلَّا و لا بَدَّ «وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» مهندس آن «الله» است، در این «صراط» هیچ کس سهمی ندارد. عقلی داریم که «سراج» و چراغ است که این راه را نشان می دهد، نقلی داریم که آن هم «سراج» است و این راه را نشان می دهد؛ عقل در مقابل نقل است، نه عقل در مقابل وحی - معاذ الله - یا عقل در مقابل شرع! این تعبیر ناصواب است که بگوییم عقلاً و شرعاً، نمی شود، نمی توانیم چراغ و راه را کنار هم و در قبال هم قرار بدهیم. راه فقط یک مهندس دارد و آن خداست «و لا غیر»، فرمود زبانت را حرکت نده ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾^۱، این راه را فقط «الله» باید معین کند، چه اینکه کرده است و چراغ های فراوانی هم هست؛ این همه ادله نقلیه و این همه ادله عقلیه، اینها چراغ هستند که ما را به این «صراط» می رسانند؛ لذا ما از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می کنیم که ما برابر معجزه های که آوردی رسالت شما را قبول کردیم، چه کار بکنیم؟ فرمود من فقط و فقط از راه وحی دارم حرف می زنم، برای اینکه نه از گذشته باخبر هستم، مگر به علم الهی، نه می دانیم برزخ چه خبر است، قیامت چه خبر است و بهشت چه خبر است، چون در دسترس کسی نیست! نه علم تجربی راه دارد، نه علم تجریدی راه دارد، آنجا چه خبر است، تنها کسی که می داند قیامت چه خبر است، بهشت چه خبر است، جهنم چه خبر است و در اسرار و رموز چه خبر است «الله» است که اینها را آفریده، از راه وحی اینها را باید به ما خبر بدهد و هر چه که از راه وحی آمده من باخبر هستم ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، این حصر حقیقی است.

۱. سوره قیامت، آیه ۱۶.

در سوره مبارک «اعراف» آیه ۱۵۸ هم فرمود: ﴿وَأَتَّبِعْهُ﴾، او چه می‌گوید؟ او می‌گوید من متبوعی جز وحی ندارم، شما هم بگویند ما متبوع و قانونی جز وحی نداریم، نه اینکه قانون را گاهی «عقل» می‌گوید و گاهی «شرع» می‌گوید؛ قانون را فقط «الله» ساخت «و لا غیر»! عقل می‌فهمد، به دلیل اینکه قبل از پیدایش این حکیم یا اصولی یا فقیه، این «العدلُ حَسَنٌ» و «الظلمُ قبیحٌ» بود، بعد از مرگ اینها هم هست، پس حکیم این را نیاورد! فقیه این را نیاورد! اصولی این را نیاورد! فقیه کشف کرد، اصولی کشف کرد، حکیم کشف کرد، چراغ دستشان بود! بنابراین نمی‌شود گفت این مطلب هم عقلی است و هم شرعی، باید گفت عقلی است و نقلی! ما با ادله نقلیه می‌فهمیم که ظلم محرم است، با دلیل عقلی می‌فهمیم که ظلم محرم است؛ اینها دو چراغ هستند که کشف می‌کنند که راه چیست! بنابراین ﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، حالا که این شد ما اصلاً پیغمبر را برای چه می‌خواهیم؟ برای اینکه ما از جایی که آمدیم و نمی‌دانیم کجاست! و به جایی هم که می‌رویم و نمی‌دانیم کجاست! با هویت ما هم ارتباط دارد و یک چیز عادی هم نیست! آلا و لابد ما کسی می‌خواهیم که راه را مشخص کند و راهنمای ما هم باشد؛ این در این نوبت و مرحله است.

ره‌آورد بعثت در قالب قرآن، حدیث قدسی و روایات و معصومانه بودن آن

حالا آنچه را که حضرت آورده است یا قرآن است که لفظاً و معنأً تمام حروف و کلمات آن از ذات اقدس الهی است؛ منتها کلمات و الفاظ آن معجزه است؛ یا حدیث قدسی است که معنا از ذات اقدس الهی است و لفظ هم از ذات اقدس الهی است، منتها معجزه نیست؛ یا روایات عادی است؛ آیا این روایات عادی که معنا از طرف ذات اقدس الهی است، چون احکام و حکم که فلان جا «فرضُ النبی» است که این دو رکعت نماز - رکعت سوم و چهارم - را پیامبر اضافه کرد - معاذ الله - «من عند نفسه» اضافه کرد؟ یعنی از آن جهت که بشر است اضافه کرد؟ یا از

آن جهت که رسول الله است بیان کرده است؟ اگر از آن جهت که «رسول الله» است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۲ است در مسائل دینی، پس «الله» به او تعلیم کرده که بگو و الفاظی را هم که انتخاب کرده به تعلیم الهی باید باشد! ما در فقه چه کار می‌کنیم؟ به عموم تمسک می‌کنیم، به اطلاق تمسک می‌کنیم، به تمام تعبیراتی که از معصوم رسیده است حرمت می‌نهیم و براساس آن کار می‌کنیم، معلوم می‌شود که او به جایی تکیه کرده است، این از پیغمبر «بما الله بشر» نیست تا ما به عموم یا اطلاق آن تمسک کنیم، «بَلْ بَمَا آتَاهُ رَسُولٌ مَّعْصُومٌ» تمسک می‌کنیم؛ یعنی این حرف مستقیماً به وسیله وحی می‌آید در قلب تو می‌نشیند ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾^۳ در محدوده قلبت هم من قلب تو را نگه می‌دارم تا مبادا کم و زیاد کنی: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۴ در آن جا هم من بایگانی می‌کنم و از قلبت می‌خواهد به لبان مطهرت بیاید، معصومانه است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ در سه بخش من مستقیماً حضور دارم که حرف من بدون کم و زیاد به جامعه برسد؛ موقعی که می‌خواهی بفهمی معصوم هستی، موقعی که می‌خواهی نگه بداری معصوم هستی و موقعی هم که می‌خواهی ابلاغ کنی معصوم هستی، در سه بخش من مواظب هستم که ذره‌ای کم و زیاد نشود! ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنْ﴾^۵ مگر آن جا جای فراموشی است؟! این ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ این علم او «لدنی» است، تو که از استاد گوش ندادی! «لَدُنْ» یعنی نزد که دقیق‌تر از «عند» است. یک وقت انسان از شیر و لوله و اینها آب می‌گیرد، یک وقت از سرچشمه آب می‌گیرد؛ «علم لدنی» علمی در برابر فلسفه و کلام و فقه و اصول نیست که ما علمی داشته باشیم به نام «علم لدنی»! همین معارفی که در کتاب و سنت است، اگر از «لَدُنْ»؛ یعنی از نزد «الله» و از خود سرچشمه بگیری می‌شود «علم لدنی»، صاف است و صد درصد صحیح است! ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَىٰ الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، پس تلقی تو معصومانه

۲. سوره نجم، آیه ۳.

۳. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴. سوره اعلیٰ، آیه ۶.

۵. سوره نمل، آیه ۶.

است؛ حالا که فهمیدی و در ذهن خود نگه می‌داری ﴿سُنْقَرُكَ فَلَا تَنْسَى﴾، طرزی ما «اقرء» می‌کنیم که هیچ نسیان و کم و زیادی در حرم امن قلب تو پیدا نشود، اینکه فراموش بکنی نیست. حالا می‌خواهی یاد گرفته و نگه داشته شده را به مردم ابلاغ کنی ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾،^۶ در مرحله لبان مطهرت ما حضور داریم، در مرحله قلب مطهرت ما حضور داریم، در مرحله تلقی مطهرت ما حضور داریم؛ در هر سه ضلع معصوم هستی! آنچه از ما شنیدی درست به سطح جامعه منتقل کردی و می‌کنی و هیچ تحریفی نیست، از آن به بعد مردم یا قبول می‌کنند یا نکول.

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را خدا غریق رحمت کند! ایشان در کتاب بحار می‌گویند اجماع ما امامیه این است که معصومین با علم حصولی و مجتهدانه که فقها کار می‌کنند، این طور فتوا نمی‌دهند؛^۷ مثل یک فقیه که بنشینند، فکر بکنند، مطالعه بکنند و «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» مطلبی را بفهمد و به جامعه منتقل کند، این که وحی نشد! فرمود تمام این محدوده به تعلیم الهی است، اینکه می‌بینید این همه تلاش و کوشش را فقها می‌کنند درباره اینکه این لفظی که در روایت آمده است شعاع آن تا کجاست، برای اینکه این از معصوم «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» صادر نشده است، «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فَاقِهُ، مُجْتَهِدٌ، عَالِمٌ بِالْعِلْمِ الْحَصُولِيِّ وَ مُسْتَنْبِطٌ»، مثل سایر مراجع نازل و صادر نشده است، بلکه «مِنْ حَيْثُ رَسُولٌ آمِنٌ» صادر شده است، این اهل بیت هم از همان وجود مبارک پیغمبر این حرف‌ها را دارند.

۶. سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۷. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۳: «و ساق رحمه الله الكلام إلى أن قال و قد يرى الله في منامه خلقا كثيرا ما يصح تأويله و يثبت حقه لكنه لا يطلق بعد استقرار الشريعة عليه اسم الوحي و لا يقال في هذا الوقت لمن أطلعه الله على علم شيء إنه يوحى إليه و عندنا أن الله تعالى يسمع الحجج بعد نبوة صلى الله عليه و آله و سلم كلاما يليق به إلههم أى الأوصياء في علم ما يكون لكنه لا يطلق عليه اسم الوحي لما قدمناه من إجماع المسلمين».

بنابراین فرمود: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، پس اصل نیاز بشر به وحی و نبوت برای این است که این پیام خدا صد درصد به ما برسد، ما با ابدیت سر و کار داریم! کلّ این آسمان و زمین عوض می‌شود؛ ولی اصل حقیقت آن باقی است! ابد که میلیاردها سال و ده میلیارد سال و هزار میلیارد سال نیست، ما یک موجود ابدی هستیم؛ موجود ابدی را که نمی‌شود به دست افراد عادی سپرد! موجود ابدی را جز به دست ذات اقدس الهی نمی‌شود سپرد، فرمود به اینکه بگو: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، حصر بکن! البته او عقل کل بود، کدام عاقل است که مثل پیغمبر بفهمد؟! وجود مبارک حضرت امیر را ببینید، زیر آسمان کسی جرأت نمی‌کند چنین حرفی بزند! فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْنِي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»^۸، انسان دهان باز می‌کند و این طور حرف می‌زند؟! می‌گوید هر چه می‌خواهید من بلد هستم! این فقط مخصوص اینهاست! بعضی‌ها رفتند کمی تعدی کنند فوراً رسوا شدند. اینها با اینکه مقام علمی‌شان این است «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» فتوا نمی‌دهند، «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَعْصُومٌ، رَسُولٌ، وَلِيٌّ، إِمَامٌ، خَلِيفَةُ نَبِيٍّ» از این جهت فتوا می‌دهند؛ لذا فرمود: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾.

پرسش: بین «فَرَضُ اللَّهِ» و «فَرَضُ النَّبِيِّ» تمایزی وجود ندارد، در «فَرَضُ اللَّهِ» هم باید همین مسیر را برویم؟ پاسخ: بله، آن را مستقیم آمده و این را غیر مستقیم؛ مثلاً در معراج حضرت فرمود که نماز بخوان در مشهد، حضرت در همان چند دقیقه‌ای که تشریف بردند معراج، صبح شد و ظهر شد و عصر شد و مغرب شد و عشاء شد، نماز صبح خواندند، نماز ظهر خواندند، نماز عصر خواندند - در حضور خدا - نماز مغرب خواندند، نماز عشاء خواندند و این سوغات را از آن جا برای ما آوردند، این شده که صلات معراج مؤمن است،^۹ چون از آن جا آمده است، این

۸. نهج البلاغة (للصالحی صالح)، خطبه ۱۸۹.

۹. کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۲، ص ۶۷۶؛ «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ».

را در مشهد و در محضر خدا خوانده؛ منتها در مقام تبیین، بعضی از چیزها را قرآن بیان کرده و بعضی از چیزها را هم وجود مبارک پیغمبر بیان کرده است، این طور نیست که پیغمبر «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ عَادِي» برای ما دین بیاورد؛ آن وقت معنایش این است که بشر در قسمت مهم دین پیغمبر نمی خواهد. این نفلیه و فرضیه را که مرحوم شهید ذکر کرده این است؛ فرضیه هزار حکم است، نفلیه هم سه هزار حکم است، قسمت مهم آنها هم در روایات است؛ اگر - معاذ الله - بنا بر این باشد که پیغمبر از آن جهت که بشر هست این حرفها را آورده؛ یعنی بشر در دین داشتن - معاذ الله - به وحی نیازمند نیست، در حالی که این طور نیست! تمام عبادات ما، حج ما، عمره ما، طواف ما یا «اشواط سبعة» را ذره ای نباید تحریف بکنیم، برای اینکه اینها با تبیین الهی است! خود پیغمبر هم فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». ^{۱۰} فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» ^{۱۱} به من این طور گفتند: ﴿الْقِيَامَ إِلَى﴾ ^{۱۲} کذا و کذا؛ لذا این طور نیست که مثلاً بخشی از دین از پیغمبر باشد - معاذ الله - «مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ بَشَرٌ» و بخشی از دین از پیغمبر باشد «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ رَسُولٌ»! دین اول تا آخرش پیام الهی و صراط الهی است، معصوم (سلام الله علیه) چه امام و چه پیغمبر - منتها ائمه به برکت پیغمبر - اینها را از ذات اقدس الهی و به وسیله وحی الهی که بر پیغمبر نازل می شود یاد می گیرند و به ما ابلاغ می کنند.

مأمور شدن انسان به پذیرش همه اوامر و نواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در سوره مبارکه «اعراف» فرمود حالا که پیغمبر این حرفها را زد، شما هم مطیع پیغمبر باشید؛ او گفت: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، شما هم مطیع او باشید؛ آیه ۱۵۸ سوره مبارکه «اعراف» این است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ

۱۰. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۲۳.

۱۱. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۷۱.

۱۲. سوره نمل، آیه ۲۹.

الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ؛^۱ شما ببینید او چه کار می‌کند! او می‌گوید: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾.

حصر کرده است؛ فرمود من فقط حرف وحی را می‌زنم. در آیه ۱۵۸ هم فرمود شما پیرو او باشید، نه - معاذ الله - او یک سلسله کارهایی را می‌کند «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ عَالِمٌ مُّرجِعٌ دینی»؛ نظیر مراجعی که فتوا می‌دهند، مرجع حرف‌های خودش را می‌زند و فهم خودش را دارد می‌گوید، اما در این جا فهم خودش نیست! این وحی الهی است که آمده در قلب معصوم، مصون مانده، محفوظ مانده، لبان مطهرش در موقع ابلاغ و اعلام هم وحی ما را دارد می‌گوید، نه حرف خودش را بگوید و فهم خودش را بگوید! آن وقت آیه آمده حصر کرده، گفت: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، شما هم ﴿وَ اتَّبَعُوهُ﴾.

بنابراین نیاز بشر به وحی و رسالت از این جهت است، آن وقت نائبان آنها که مراجع هستند؛ البته اینها «قد یُخطِئ» و «قد یُصيب»، ما «مُخْطِئَه» هستیم، ما که «مُصَوِّبَه» نیستیم،^۱ گاهی هم اشتباه می‌کنند. اگر کسی مجتهد بود و و استنباط کرد و به مقصد رسید «لَهُ أَجْرَانِ وَ لِلْمُصِيبِ أَجْرَانِ»^۲ و اگر - خدای ناکرده - اشتباه کرد «لِلْمُخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ»؛ ولی بین مرجع تقلید با پیغمبر خیلی فرق است.

«فَتَحْصِلُ» که عقل در مقابل نقل است، نه در مقابل شرع و عقل «سراج» و چراغ است نه راه، شرع «صراط» است، راه است و مهندس آن «الله» است، عقل قبل از اینکه خلق بشود - بعد از خلق و قبل از آن و در همه حال - این قوانین الهی سر جای خود محفوظ است.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. بعضی از متکلمین خودشان را مُخْطِئَه و بعضی دیگر مُصَوِّبَه می‌نامند. متکلمین شیعه می‌گویند ما مُخْطِئَه هستیم، اما متکلمین اهل تسنن (نه همه)، معتقد به تصویب بودند. مُخْطِئَه معتقد بودند که متن واقعی اسلام یک چیز بیشتر نیست و ما که استنباط می‌کنیم ممکن است استنباط ما صحیح و مطابق با واقع باشد و ممکن است که خطا و اشتباه باشد؛ ولی مُصَوِّبَه اجتهاد را به شکل دیگری تحلیل کردند، می‌گفتند هر مجتهدی هر طور که استنباط می‌کند واقعیت همان است.

۲. الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۶. «مَنْ اجْتَهَدَ فَأَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَمَنْ اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ».